جلسه 372

چهارشنبه 15/07/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در مقدماتی بود که مرحوم آخوند برای اثبات امتناع اجتماع امر ونهی بیان فرمود.

چهار مقدمه ایشان ذکر کرد. مقدمه اول این بود که احکام در مرحله فعلیت با هم تنافی دارند، نمی شود فعل واحد هم وجوب داشته باشد وجوبا فعلیا و هم حرمت داشته باشد حرمة فعلیة و یا اباحة فعلیة.

این فرمایش از نظر ما فرمایش بسیار متینی هست. هر چند مرحوم آقای خوئی فرموده است به نظر ما هیچ تنافی ای بین احکام تکلیفیه فی حد ذاتها نیست. چون احکام تکلیفیه صرف اعتبار هستند. وجوب اعتبار الفعل است علی ذمة المکلف، حرمت اعتبار محرومیت مکلف است از فعل. واعتبار سهل المؤونه است، تضاد در امور تکوینیه مطرح است، والا امور اعتباریه که خارج از بحث تضاد ویا تناقض هستند. اعتبار می کنیم در آن واحد هم شرب ماء را ذمه مکلف و هم اعتبار می کنیم محرومیت او را از شرب ماء. اعتبار که مؤونه ای ندارد.

بله تنافی در احکام تکلیفیه در مرحله مبدأ و یا منتها رخ می دهد. مرحله مبدأ یعنی مرحله ملاکات احکام. وقتی شارع فعل واحد را هم واجب کند و هم حرام، یعنی هم مصلحت تامه دارد و هم مفسده تامه. و این تنافی هست در مرحله مبدأ وملاک. چه احکام ما این وجوب و حرمت به مرحله فعلیت برسند چه به مرحله فعلیت نرسند، در مرحله مبدأ وملاک تنافی رخ می دهد بین ملاک وجوب که مصلحت تامه است با ملاک حرمت که مفسده تامه است. تنافی در مرحله منتها هم بین احکام پیش می آید، وآن این است که وقتی شارع می گوید واجب است شرب ماء، موضوع می شود برای حکم عقل به لزوم امتثال. وقتی هم می گوید حرام است شرب ماء، او هم موضوع می شود برای حکم عقل به لزوم امتثال. خب تنافی در مرحله حکم عقل به لزوم امتثال امر به شرب ماء ونهی از شرب ماء پیش می آید.

پس احکام تکلیفیه در ذاتشان تنافی نیست، یا در مرحله مبدأ تنافی است و یا در مرحله منتها. ومرحوم آقای خوئی از این راه مشکل جمع بین حکم ظاهری و واقعی را حل کرده است. فرموده اگر شرب تتن واقعا حرام بود ولکن مادام الشک فی حرمة شرب التتن قاعده حل جاری بشود، نه تنافی در مبدأ هست بین حرمت واقعیه وحلیت ظاهریه و نه در مرحله منتها. در مرحله مبدأ تنافی نیست چون حکم ظاهری ناشی از ملاک در متعلق نیست، ناشی از ملاک در خودش هست، مصلحت در خود حکم ظاهری است. حلیت ظاهریه شرب تتن ناشی است از مصلحت در جعل خود حلیت ظاهریه. تنافی ندارد با ملاک حرمت واقعیه شرب تتن که مفسده در متعلق هست. فلایوجد تناف فی المبدأ بین الحکم الواقعی والحکم الظاهری.

در مرحله منتها هم تنافی نیست، چون حکم ظاهری به حلیت شرب تتن مادام عدم وصول الحرمة الواقعیة است. و تا حرمت واقعیه شرب تتن واصل نشود اصلا موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نخواهد بود.

پس تنافی در احکام در مرحله مبدأ است و در مرحله منتهی است و نه در خود احکام تکلیفیه.

اقول: این فرمایش آقای خوئی ره را ما قبول نداریم. ما معتقدیم حکم تکلیفی مجرد اعتبار نیست، اگر به مولا بگویند شما در صورتی که تحریم بکنی شرب تتن را ما به تو جایزه می دهیم. مولای عرفی برای وصول به جائزه می گوید شرب تتن حرام است. فقط هدف مولا وصول به جائزه است. کدام عقل حکم می کند به لزوم امتثال این حکم مولا؟ خود مکلفین می دانند که مولا هیچ نسبت به اینکه اینها شرب تتن را ترک کنند اراده لزومیه ندارد. برای وصول به جائزه است. هیچ وقت عقل حکم نمی کند به لزوم امتثال همچنین حکمی. ولو شرب تتن مفسده هم داشته باشد اما مولا می گوید من نمی خواهم تحریم کنم شرب تتن را. اما به من گفته اند اگر شرب تتن را تحریم کنی یک میلیارد جائزه می دهیم، مولا هم برای گرفتن جائزه تحریم می کند شرب تتن را، اما در نفس مولا نسبت به اینکه مکلفین ترک بکنند شرب تتن را هیچ اراده لزومیه نیست. عقل هیچوقت حکم نمی کند به لزوم اجتناب از شرب تتن. روح حکم آن غرض مولا است نسبت به فعل عبد. که ما از آن تعبیر می کنیم به طلب نفسانی که قائم است به نفس مولا نسبت به فعل عبد یا نسبت به ترک آن. شما وقتی به فرزندتان دستور می دهید برو نان بخر، وراء این دستوری که می دهید در نفستان چه می گذرد؟ در نفستان طلب نفسانی دارید نسبت به این فعل. و این طلب نفسانی را که به فعل فرزندتان تعلق گرفته است ابراز می کنید می گوئید اشتر الخبز. پس روح حکم عبارت است از طلب قائم به نفس مولا نسبت به فعل عبد در وجوب یا نسبت به ترک در حرمت. وإن شئت قلت: قوام حکم به این است که مولا وقتی می گوید این کار را انجام بده به داعی تحریک نحو الفعل باشد، وقتی هم می گوید این کار را ترک کن به داعی زجر من الفعل باشد. و در مرحله داعی بعث وداعی زجر تنافی رخ می دهد. مگر مولا می تواند هم بگوید اشرب الماء به داعی بعث و هم بگوید لاتشرب الماء به داعی زجر. مرحله مبدأ جدا، مرحله منتها که حکم عقل است به لزوم امتثال آن هم جدا. در مرحله حکم که قوامش به داعی بعث است در وجوب و یا حرمت که قوامش به داعی زجر است تنافی رخ می دهد.

پس اینکه آقای خوئی فرموده است: المشهور قدیما و حدیثا علی تضاد الاحکام الخمسة فی حد ذاتها ولکن الصحیح عدم التضاد فی الاحکام التکلیفیة فی حد ذاتها، نخیر، الصحیح ما علیه المشهور.

بعث به داعی تحریک نحو الفعل باید باشد. والا بعث به داعی هزل یا امتحان که حقیقت حکم نیست. ما عرضمان همین است، برای اینکه حقیقت حکم درست بشود صرف اعتبار کافی نیست، باید به داعی تحریک باشد نحو الفعل. آقای خوئی فرمود می شود مولا اعتبار کند هم شرب الماء را در ذمه مکلف و همزمان اعتبار کند محروم بودن مکلف را از شرب الماء. ما می گوئیم نمی شود داعی تحریک نحو الفعل و داعی زجر من الفعل در زمان واحد در نفس مولا منقدح بشود. این محال است.

شما یک آقایی را فرض کنید که مولای حکیم نیست و احکامش تابع ملاکات نیست، ویک شخصی هم نیست که عقل امتثال امر ونهی او را لازم بداند. فرض کنید یک فقیری می آید دم درب، فقیری است که حکیم هم نیست، هم بگوید به من کمک کنید وهم بگوید به من کمک نکنید. بپرسند چرا اینجوری می گوئی؟ می گوید آقای خوئی فرموده احکام تکلیفیه فی حد ذاتها که تنافی ندارند. می ماند مرحله ملاک، ما که مولای حکیم نیستیم که احکاممان تابع ملاک در متعلق باشد. تازه همین را هم بعضی ها منکرند، می گویند لازم نیست احکام تابع ملاک در متعلق باشد. از آن طرف لازم الامتثال هم نیست امر ما تا شما در مرحله منتها مشکل پیدا کنید.

می گویند ما مشکل پیدا نمی کنیم تو مشکل پیدا می کنی. وقتی می گوئی کمک کنید به من، کمک نکنید به من، این نشان می دهد که تو داعی تحریک نحو الفعل نداری. چون نمی شود هم داعی تحریک نحو الفعل داشته باشی یعنی بخواهی که ما به تو کمک بکنیم، و هم داعی زجر من الفعل داشته باشی. تنافی در خود حقیقت احکام تکلیفیه است و نه در مبدأ ویا منتها.

ما معتقدیم روح حکم اراده مولا است نسبت به فعل عبد، که در فقه از آن تعبیر می کنند به تعلق غرض مولا به فعل عبد.

جالب این است که خود آقای خوئی می فرماید: آن چیزی که موضوع است برای وجوب اطاعت علم به غرض مولا است نه امر ونهی مولا. خود ایشان می گوید. می گوید اگر عبد ببیند پسر مولا دارد غرق می شود، کشف می کند که غرض مولا این است که پسر او را انقاذ کند. اما اگر نرفت پسر مولا را انقاذ کند وپسر مولا غرق شد، مولا می گوید چرا پسر مرا انقاذ نکردی؟ اگر بگوید توی مولا که امر نکردی، آیا مولا این عبد را عقاب نمی کند؟ آیا عقلاء این عبد را مستحق عقاب نمی دانند؟ نمی گویند تو علم به غرض مولا داشتی چرا مخالفت کردی با غرض لزومی مولا؟. خود آقای خوئی این را فرموده است. خب جناب آقای خوئی! غرض لزومی مولا یعنی چی؟ یعنی اینکه مولا طلب نفسانی ارتکازی دارد نسبت به این فعل. یعنی اگر مولا ملتفت می شد که پسرش در حال غرق است از عبد می خواست که او را انقاذ بکند. می شود تعلق غرض مولا به فعل عبد. در همین مرحله تعلق غرض که ما اسمش را می گذاریم اراده مولا به فعل عبد، طلب قائم به نفس مولا نسبت به فعل عبد، خب در این مرحله انصافا تنافی هست بین اینکه مولا بگوید اشرب الماء و هم بگوید لاتشرب الماء. نمی شود غرض مولا هم به شرب ماء تعلق بگیرد و هم به ترک شرب ماء. محال است. و روح حکم هم همین تعلق غرض است به فعل عبد. اگر اراده مولا نسبت به فعل عبد نباشد امر صرف لقلقه اعتبار می شود. ولو ما اشعری بشویم وقائل بشویم احکام تابع ملاکات نیستند، ولو اصلا فرض کنیم که مولا مولای حکیم نیست، باز نمی شود امر حقیقی کند به یک فعل و همزمان نهی حقیقی بکند از آن. نمی شود. چون امر حقیقی آنی است که به داعی تحریک نحو الفعل است، یعنی ناشی است از اراده مولا نسبت به فعل. نهی حقیقی هم آنی است که به داعی زجر من الفعل است یعنی ناشی است از اراده لزومیه مولا نسبت به ترک فعل. واین اراده لزومیه نسبت به فعل که روح وجوب است با اراده لزومیه نسبت به ترک که روح حرمت است در آن واحد قابل جمع نیست.

ولذا حق با مرحوم آخوند ومشهور است که بین احکام تکلیفیه تنافی هست.

البته اگر یک حکم تکلیفی بود، وجوب فعل یا حرمت فعل دیگر مثل حرمت شرب تتن بود، اما مولا اراده لزومیه نسبت به فعل آن نداشت. یا در حرمت شرب تتن مولا فرموده است: کل شیء لک حلال حتی تعرف أنه حرام، اگر تنمی دانستید که شرب تتن حرام است مأذونید در شرب تتن. خب چون رضای مولا به شرب تتن در فرض شک با اراده لزومیه مولا نسبت به اجتناب از شرب تتن جمع نمی شود، پس کشف می کنیم حرمت شرب تتن همراه با اراده لزومیه نسبت به اجتاب شرب تتن نسبت به افرادی که شاک هستند همراه نیست. ولذا اسم این را می گذارند حرمت انشائیه. یا به تعبیر مرحوم آخوند که زرنگی کرده می گوید حرمت فعلیه من سائر الجهات. این حرمت فعلیه من سائر الجهات همان حرمت انشائیه است، منتهی مرحوم آخوند می گوید تمام مقدمات فعلی شدن حرمت شرب تتن مهیا است هیچ نگرانی ای نیست بجز علم مکلف. اگر علم مکلف هم آمد تمام شرائط فعلیت حرمت محقق می شود و حرمت می شود فعلیه. اما قبل از علم چون مولا اذن در ارتکاب شرب تتن داده برای شاک، هنوز حرمت شرب تتن فعلیه نشده است. منتهی چون غیر از علم بقیه شرائط فعلیت فراهم است اسمش را گذاشته فعلی من سائر الجهات.

احکام در مرحله فعلیت مرحوم آخوند هم فرموده مختص است به عالمین و یا جاهل مقصر. اما کسانی که جاهل قاصر هستند حکم فعلی نیست، چرا؟ برای اینکه مولا اذن داده به آنها در ارتکاب مشکوک. و با اذن مولا ورضای مولا در ارتکاب مشکوک دیگر معنا ندارد که مولا بگوید من اراده حتمیه دارم که شما ترک کنید شرب تتن را، در عین حال بگوید من راضی ام شرب تتن بکنید.

پس این مقدمه اولی فی غایة المتانه است.

سؤال وجواب: روح امر تکوینی است. روح امر طلب قائم به نفس مولا است نسبت به فعل عبد. که علماء می گویند اراده فعل عبد. اگر امری بود این روح را نداشت می شود امر بلا روح. اعتبار هست اما مهم نیست، می شود مثل مولائی که جائزه می گیرد تا بگوید سیگار کشیدن حرام است. آنجا هم اعتبار هست، ولی خود مولا هم با عبیدش جمع می شوند وسیگار می کشند. چون مولا می گوید ما دیگر جائزه مان را گرفتیم، وهیچگاه داعی واراده حتمیه نداشتم که مکلفین شرب تتن را ترک کنند.

سؤال وجواب: احکام وضعیه اصلا از مقوله دیگری است. احکام وضعیه اصلا روح ندارد. مصلحت اقتضاء کرده اعتبار کنید زوجیت را و اعتبار کردید زوجیت را. امر و نهی است که روحش عبارت است از اراده فعل یا اراده ترک. احکام وضعیه اصلا نیازی به یک طلب نفسانی ندارند. مصلحت این است که شارع اعتبار کند زوجیت را در یک جا، ملکیت را در جای دیگر وهکذا.

اما مقدمه ثانیه که مقدمه مهمی است: مرحوم آخوند خلاصه حرفش در مقدمه ثانیه این است که تصور عنوان قنطره و پل است که مولا بعد از تصور عنوان امر را ببرد روی معنون، نهی را ببرد روی معنون. ولذا مرحوم آخوند می گوید اصلا سرایت می کند امر از عنوان به معنون، ونهی هم از عنوان به معنون سرایت می کند. به این معنا که اصلا مولا تصور عنوان که می کند حیثیت تعلیلیه است برای اینکه امر را ببرد روی معنون، ارتباط با معنون برقرار بکند و امر را ببرد روی معنون.

مثل چه؟ مثل اینکه شما تصور می کنید این نوزادی را که خدا به شما داده است. تصور که کردید این نوزاد را، این واسطه و حیثیت تعلیلیه می شود که عنوان و اسم حسین را بر این نوزاد خارجی علم وعلامت قرار بدهید. می گوئید نام این نوزاد را حسین گذاشتم. موضوع له لفظ حسین این نوزاد خارجی است بنابر نظر صحیح که امام هم در اصول مطرح کرده اند. پس شما چه جور تصور کردید این نوزاد را؟ تصور این نوزاد واسطه بود، واسطه در ثبوت بود، حیثیت تعلیلیه بود، قنطره بود، ابزار بود برای اینکه واضع لفظ حسین را بر وجود خارجی این نوزاد وضع بکند. ولذا نوزاد خارجی اسمش حسین بود.

مرحوم آخوند در باب اوامر ونواهی اینجور می گوید. می گوید تصور عنوان نماز واسطه در ثبوت است برای اینکه مولا بتواند با واقع صلاة که معنون است ارتباط برقرار کند امر را ببرد روی آن معنون.

این مدعای مرحوم آخوند است.

در مقابل مرحوم آخوند آنهایی که این مقدمه ثانیه را قبول ندارند و طبعا قائل به جواز اجتماع امر ونهی می شوند آنها منکر سرایت هستند. البته ما بعدا عرض خواهیم کرد با اینکه از نظر عرفی قائل به سرایت هستیم باز قائل به جواز اجتماع امر ونهی هستیم. اما مشهور قائلین به جواز اجتماع امر ونهی این مقدمه ثانیه را منکر شده اند و سرایت را انکار کرده اند.

اینها یک نقض دارند به مرحوم آخوند و یک جواب حلی.

نقضشان آن چیزی است که محقق عراقی در تقریرات مطرح می کند. می گوید شما ببینید گاهی انسان یقین به یک عنوان دارد وشک در عنوان دیگر، اما معنون واحد است. مثلا به شما می گویند علی آقا پیش شما است؟ می گوئید بله در خدمتشان هستیم. یکی دیگر می گوید آقازاده احمد آقا پیش شماست؟ ممکن است بگوئید من نمی دانم من شک دارم یا بگوئید نه پیش من نیست. این علی آقا که پیش شما است می گوید این آقا زاده احمد آقا که می گویند خود من هستم، أنا علی بن احمد. خب شما خبر نداشتید، یقین داشتید به حضور علی در نزد خودتان، وشک داشتید به حضور ابن احمد در نزد خودتان و چه بسا یقین به عدم حضور او داشتید. در حالی که معنون واحد است. خب جناب آخوند! در اینجا معنون واحد است اما چه جور شد شما یقین دارید به یک عنوان وشک دارید در یک عنوان دیگر أو فقل یقین به عدم عنوان دیگر دارید مع وحدة المعنون. چه جور یقین و شک تعلق می گیرد به عنوان وسرایت نمی کند از عنوان به معنون خارجی، محقق عراقی فرموده حب وبغض هم همین است، امر ونهی هم همین است. شما هر چه را که در یقین وشک گفتید محقق عراقی گفته ما در امر ونهی و حب وبغض می گوئیم. اینجا هم امر تعلق می گیرد به عنوان صلاة ونهی تعلق می گیرد به عنوان غصب مع وحدة المعنون. خود این مثال دلیل بر عدم سرایت است. چه جور علم از عنوان به معنون سرایت نمی کند، امر هم از عنوان به معنون سرایت نمی کند.

می شود مثالی بزنیم حتی راجع به حب وبغض: شما زید محبوبتان هست اما پسر احمد مبغوضتان هست، چون شنیدید که پسر احمد مشکلاتی دارد، اما زید را معتقدید که فرد صالحی است. خب حب دارید به زید، بغض دارید به پسر احمد. اگر یک روزی بفهمید که این زید پس احمد است البته آنوقت باید کسر وانکسار بکنید. اما الان هم حب دارید به یک عنوان و هم بغض دارید به یک عنوان دیگر مع وحدة المعنون.

شما نفرمائید که در این مثالها من علم ندارم به وحدت معنون. این مثالهای آقا ضیاء عراقی همه اش شک دارم در وحدت وتعدد معنون. اما در مثال اجتماع امر ونهی اگر در مکان مغصوب نماز خوانده بشود مولا می داند که وحدت معنون است.

آقا ضیاء جواب می دهد می گوید من این مثالها را می زنم تا برای شما روشن بشود که این صفاتی که مثل علم وحب و اینهاست از عنوان به معنون سرایت نمی کند. والا اگر از عنوان به معنون سرایت می کرد در این مثال یقین به وجود علی وشک در وجود پسر احمد دست ما نیست باید سرایت کند به معنون چه ما بخواهیم چه نخواهیم. آنوقت لازمه اش این بود که معنون واحد هم معلوم باشد و هم مشکوک، وهذا محال.

اما جواب حلی این است که فرموده اند اصلا محال است وجود معنون متعلق امر باشد. بیانهایی دارند:

یک بیان این است که: اگر امر عارض بشود بر وجود خارجی نماز، مثل هر عرض دیگری وجودش متوقف خواهد بود بر وجود محل. سفیدی این دیوار توقف دارد بر وجود دیوار. می شود دیوار نباشد سفیدی او باشد؟!. اگر بنا باشد امر عارض بشود بر وجود خارجی نماز، تا وجود خارجی نماز نباشد پس امر نیست. در حالی که این خلاف وجدان است. اول امر می آید بعدا مکلف اگر مطیع باشد وجود خارجی نماز را محقق می کند، اگر هم عاصی باشد اصلا وجود خارجی نماز را محقق نمی کند. با اینکه امر سر جای خودش هست. ولذا امام ره هم فرموده وجود خارجی نماز ظرف سقوط امر است نه ظرف ثبوت آن. محال است وجود خارجی نماز ظرف ثبوت امر بشود. ظرف سقوط است.

بیان دوم این است که گفته می شود: صفات ذات اضافه مثل حب، علم، اینها در موطن خودشان باید متعلق داشته باشند. معنا ندارد علم موطنش نفس باشد ولکن متعلقش خارج باشد. این معنایش این است که علم در موطن خودش بلامتعلق است. حب در نفس باشد محبوب در خارج باشد، این معنایش این است که حب در موطن وجودی خودش بلامتعلق است. این خلف این است که حب از صفات ذات اضافه است. حب که از صفات ذات اضافه است در همان موطن وجودش باید متعلق داشته باشد. معنا ندارد که حب در نفس موجود باشد بلامتعلق، متعلق هم در یک موطن آخری به نام عالم خارج موجود بشود، ارتباط نیست بین این وجود وآن وجود. در حالی که علم و حب از صفات ذات اضافه اند. امر هم همینطور است. امر هم از امور ذات اضافه است. در موطن امر که موطن اعتبار است یا موطن انشاء است یا موطن نفس است باید متعلق موجود باشد.

این هم برهانی که بر انکار سرایت امر وحب و اراده از عنوان به معنون خارجی آورده اند. نتیجه گرفته اند گفته اند امر تعلق گرفته است به عنوان نماز و نهی هم تعلق گرفته است به عنوان غصب. خارج ظرف سقوط است نه ظرف ثبوت و تعلق امر یا نهی.

ولذا مثل حضرت امام صریحا با انکار این مقدمه ثانیه ملتزم شده است به اجتماع امر ونهی مع تعدد العنوان.